

درآمدی بر ادبیات معاصر ایران

نقد و بررسی آثار و افکار میرزا فتح علی آخوندزاده

(بخش دوم و پایانی)

محمود بشیری - عضو هیأت
علمی دانشگاه علامه طباطبائی

نویسد. با توجه به این نکته است که نگارش آثار مختلف آخوندزاده قابل درک است.

آثار این نویسنده به طور کلی به دو بخش تقسیم می‌گردد. بخشی از آثارش غیرنمایشی‌اند که قبلاً درباره آنها سخن گفته ایم، و خود این آثار را می‌توانیم به دو دسته تقسیم کنیم. بخشی از این آثار شامل نامه‌های او هستند و بخشی دیگر، آثار اجتماعی و فلسفی او می‌باشند. مخاطب‌های آثار او که به شکل نامه نوشته شده‌اند، درباریان و شاهزادگان و اشخاص باسواد و مطلع جامعه دوره قاجار است. او با این نامه‌ها کوشیده است که در ذهن مخاطبان باسواد خویش در زمینه‌های گوناگون فکری و اجتماعی تردید ایجاد کند. در این خصوص یوسف خان مستشار الدوله یکی از صاحبان فکر و اندیشه و وابسته به دستگاه دیوانی و اداری قاجاریان قابل ذکر است. این یوسف خان که فردی متدین و در عین حال، تجددطلب بوده است، تحت تأثیر نامه‌های آخوندزاده به تدریج در باورهای دینی خود تشکیک کرد، به طوری که در نهایت به التقاط رسید. این التقاط را در اثر معروف او به نام «یک کلمه» می‌توان دید.



در نوشته پیشین، آثار غیرنمایشی آخوندزاده را بررسی کردیم، در این نوشته، آثار نمایشی او را بررسی می‌کنیم. اما پیش از بحث در این باره، یادآوری این نکته لازم است که آخوندزاده از معدود نویسندگانی است که در نوشته‌های خود [نسبتاً] به «أله مناما» به معنای «اساسی قائل شده است. او کوشیده است با توجه به سطح سواد و معلومات مخاطب‌های خود، آثار مختلفی برای قشرهای گوناگون مردم که به لحاظ سواد و اطلاعات در یک سطح نبوده‌اند،

آثار اجتماعی و فلسفی آخوندزاده نیز همانند نامه هایش برای مخاطب هایی که دارای سواد و اطلاع بوده اند، نوشته شده است. در این آثار، نویسنده در خصوص ضرورت مسأله دین، و نیز پیدایی آن، آراء و عقاید خود را که بعضاً مبتنی بر آراء و عقاید فیلسوفان اروپایی است، بیان داشته است، و این آراء و اندیشه ها مشتمل بر این مسائل و موضوعات است که مسأله دین امری موهوم و زائیده ترس بشر از نیروها و پدیده های ناشناخته و مهار نشده طبیعی بوده است، و چنانچه بشر آگاه گردد، مسأله دین نیز منتفی خواهد بود. با توجه به این نظرگاه، آخوندزاده کتاب کمال الدوله را نوشته است.

در این اثر است که آخوندزاده، به «نفی روح و انکار صانع و انتقاد شدید از شرایع الهی و از اسلام و پیغمبر»^(۱) می پردازد، و حتی از قول «کل فیلسوفان»، که مقصود او فیلسوفان اروپایی است، می گوید: «... اعتقادات دینیته موجب ذلت ملک و ملت است در هر خصوص»^(۲) او در ادامه می نویسد: «در دنیا بشیر و نذیر فرستادن حاصلی ندارد و قبول کنندگان تکلیف را هم بشیر و نذیر فرستادن هیچ لزومی ندارد، به جهت آن که ایشان بی آن هم تکلیف را قبول کرده اند. خلاصه ای جلال الدوله! اگر درست تحقل بکنی این چنین عقیده جفنگ در هیچ ملت یافت نمی شود.»^(۳)

بخش دیگر آثار آخوندزاده، آثار نمایشی و داستانی اوست، که به نام «تمثیلات» مشهور است. مخاطب های آخوندزاده در تمثیلات، هرچند افراد باسواد و دارای معلومات می باشند، لیکن در این آثار، طرف سخن او بیشتر، افراد بی سواد جامعه می باشند. او اگر در آثار غیرنمایشی خود بیشتر به شنیدار تکیه و تأکید دارد، در آثار نمایشی خود بیشتر به دیدار توجه کرده است. در واقع، علت توجه آخوندزاده به نمایشنامه به جهت همین ویژگی دیداری است، و این نمایشنامه ها نیز برای مردم خاص و عوام در منطقه قفقاز و آذربایجان اجراء می شده است و آخوندزاده همان اندیشه های خود را که در آثار دیگر خود مطرح کرده

است، در این آثار نمایشی در سطح عمل و رفتار ارائه و نمایش داده است، که قابل درک و فهم برای بیننده بی سواد بوده است.

این کتاب تمثیلات، سبب شهرت آخوندزاده در ادبیات نمایشی و داستانی گردید. تمثیلات دارای شش نمایشنامه و یک داستان است. این نمایشنامه ها عبارتند از: حکایت «ملا ابراهیم خلیل کیمیا گر»، حکایت «خرس قولدور باسان یا دزد افکن»، حکایت «موسیوژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر»، حکایت «وزیر خان لنکران یا سراب»، حکایت «مرد خسیس یا حاجی قره»، حکایت «وکلاهی مرافعه تبریز»، و داستان «یوسف شاه سراج یا ستارگان فریب خورده».

این نمایشنامه ها به صورت کمدی های انتقادی نوشته شده و در آن از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران زمان نویسنده انتقاد گردیده است. اندیشه ها و گفته ها و نوشته های آخوندزاده در این نمایشنامه ها به شیوه عملی با تیپ سازی اجتماعی و طبقات تصویر شده اند. زمان نگارش این نمایشنامه ها اندکی بعد از دومین جنگ ایران و روس و عقد قرارداد خفت بار ترکمان جای در سال ۱۲۴۳ ه. ق. است. شخصیت ها و عناصر و چاشنی هایی که به شکل اصلی و فرعی در این نمایشنامه ها مطرح شده و کار رفته است، همگی دست به دست هم داده اند تا فرهنگ عمومی مسلمین را زیر سؤال ببرند، و نیز مقاومت مسلمانان قفقاز را که به رهبری شیخ شامل، خواهان بازگشت به پیکره کشور ایران بودند، به سازش بکشند و آنان را به تبعیت از روسیه تزاری بکشانند.

«نمایشنامه ملا ابراهیم خلیل کیمیا گر»

خلاصه نمایشنامه:

«ملا ابراهیم خلیل مشهور به کیمیا گر، مردی است که از مس، نقره می سازد. او به «نوخا» زادگاه نویسنده آمده، به دستگیری چند نفر دیگر، اهالی نادان آنجا را می فریبد و از آنان پول می ستاند تا به جای آن نقره دو برابر بدهد، و با این

وسيله مردم را سرکيسه کرده، می‌گريزد».

نویسنده در این نمایشنامه، فقر اقتصادی و فرهنگی و خرافات زدگی مردم ایران را می‌نماید. تاریخ نگارش نمایشنامه سال ۱۲۴۸ ه. ق یعنی، پنج سال پس از عقد قرارداد ترکمانچای است. از مضمون نمایشنامه و قرآینی که در آن موجود است، برمی‌آید وی این نمایشنامه را که در واقع، از کارهای نخستین اوست در زمینهٔ درام نویسی، به توصیهٔ حاکمان روسیهٔ تزاری نوشته است؛ زیرا «اشخاص بازی غالباً کارشان تنها تبلیغ اندیشهٔ نویسنده است و تمام نمایشنامه یا بیشترش از مقولهٔ یک خطابهٔ اجتماعی می‌تواند به شمار آید».

یحیی آرین پور دربارهٔ این نمایشنامه می‌نویسد:

«نخستین اثر آخوندزاده و پیش در آمد هنر درام نویسی اوست؛ نویسنده مرد دروغگو و ماجراجویی را که مدعی کیمیاگری است و اهالی «بسیار محترم» شهر نوخارا که مردمی نادان و طماع و سودجو و اجمالاً مظهر زشتی و بدی هستند، در برابر چهرهٔ مثبت حاجی نوری شاعر قرار داده است...

حاجی نوری شاعر برخلاف نظایر و امثال خود مثلاً «آلت» در «مردم گریز» مولیر، و «چاتسکی» در «آفت عقل» گریبایدوف، مردی است دانشمند و نیک بین و به آیندهٔ ملت خود امیدوار. در این اثر در سیمای ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر و مردم عوام و بیچارهٔ شهر نوخا زندگی و خصوصیات اجتماعی و معیشتی آذربایجان، و در چهرهٔ حاجی نوری، روشنفکران پیشرو نیمهٔ دوم قرن نوزدهم آنجا ارائه شده است».^(۴)

این نمایشنامه، هرچند فاقد ارزشهای معتبر نمایشی به لحاظ تکنیک و محتواست، اما اهداف نویسنده را بخوبی القاء می‌کند. بعلاوه، این نمایشنامه همچون نامه ای علیه رسالت ادیان توحیدی است که نویسنده در آن با هدف قرارداددن شخص حضرت ابراهیم خلیل الله (ع) سعی دارد اعتقاد به وحی و انبیاء الهی و تبعیت از دین حنیف اسلام را پوچ جلوه

دهد، و اومانيسم و خودبنیادی معاصر را جای آن تبلیغ نماید. حاجی نوری شاعر، از شخصیت‌های این نمایشنامه که فردی متجدد و ضد دین است، در واقع، خود نویسنده است که پیامبر خدا را کیمیاگر معرفی می‌کند و دین را اکسیر می‌نامد که در عالم وجود ندارد و افسانه است:

حاجی کریم زرگر (به ملایمت): حاجی نوری! هنوز وقت شعر خواندن نیست. روز دیگر به فراغت می‌خوانید. الحال بگو بینم پیش ملا ابراهیم خلیل رفتن و نقره خریدن را توهم مصلحت می‌دانی یا نه؟ البته عقل تو هم اینکار را قبول خواهد کرد.

حاجی نوری شاعر (مکدرانه): خیر!

ملا سلمان: به چه دلیل؟

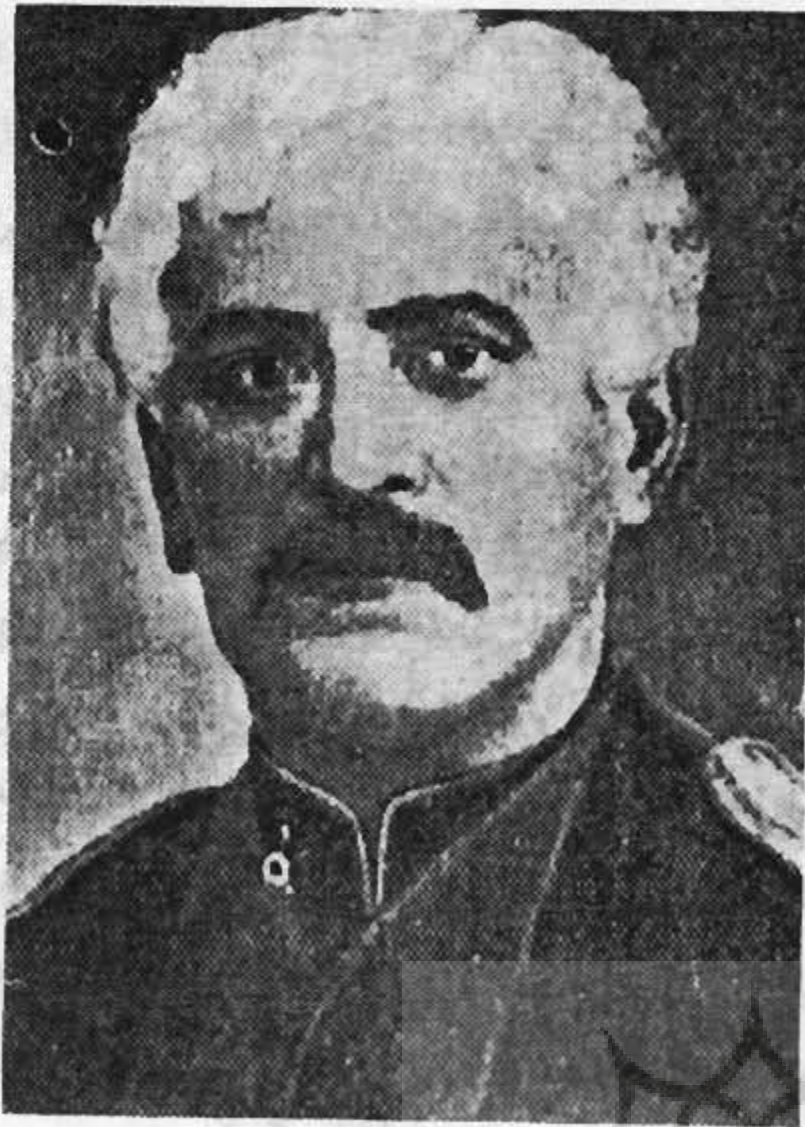
حاجی نوری شاعر: به این دلیل که صنعت هرکس برای خودش اکسیر و مایهٔ گذران اوست. دیگر چه لزوم کرده پشت سر کیمیاگرها بیفتند. من ملا ابراهیم خلیل را ندیده‌ام اما به فراست می‌دانم دستگاه عوامفریبی باز کرده است... اکسیر در عالم وجود ندارد».^(۵)

خط و آمیختگی شعائر مذهبی با خرافات در این نمایشنامه، نکته ای دقیق و حساب شده است که نویسنده با این شیوه می‌کوشد تنفر و ضدیت خواننده را نسبت به دین برانگیزد. مخالفت با رهبران دینی مثل «شیخ شامل» ها که رهبری مبارزه با اشغالگران روسی را در آن دوران به عهده داشتند، و پیروی از سیاست دولت روسیه، نویسنده را واداشت که «شیخ صالح» و «ملا سلمان»، دو شخصیت دینی این نمایشنامه را به عنوان دروغگو و دغلبازی که مردم را می‌فریبند و مروج خرافات هستند، معرفی کند:

حاجی کریم زرگر: «شیخ صالح به چشم خودش دیده است که از منی‌های انگلیس بیست و پنج هزار منات پول سکه دار آورده از ملا ابراهیم خلیل پنجاه پوت نقره گرفته، برده اند.

- چنین است شیخنا؟!

شیخ صالح: بلی به قرآنی که خوانده ام به چشم



مهرداد فتحعلی آخوندزاده

طرح کلی آن مانند نمایشنامه پیشین، انتقاد از اعتقادات خرافی و نادانی مردم و عوامفریبی ساحران است. یکی از موضوعات اصلی این نمایشنامه مسأله اعزام دانشجو به خارج از کشور و تحصیل در آن دیار است که هدف از آن این است که شهباز بیک یارفتن به فرانسه و تحصیل در آنجا «شهرت و لیاقت پیدا کند برای نوکری حکومت روس در

تقلیس»^(۸)

شهباز بیک: آخر پیرس بین به چه سبب به

پاریس می‌روم.

شرف نساخانم (نامزد): چکار دارم بهرسم، سببش را خودم بهتر می‌دانم. سببش همین هاست دیگر!

شهباز بیک: به خدا که سببش آنها نیست. نمی‌دانی که همسران من همه نوکری کرده، صاحب معرفت شده، حرمت و عزت یافته، خوشبخت گشته اند. من در میان این نزار بی‌نام و نشان مانده ام. شرف نساخانم: این را که گفتم دروغ است که از ماها به معرفت رسیده و خوشبخت شده است.

خود دیدم.

صفر بیک ارباب: ماهم برویم بگیریم.

ملا سلمان: اگرچه پول نقد نداریم، اما من با حاجی رحیم پولدار دوستم، اگر به وعده یکسال و منفعت ده دو، و دادن گرو معتبر راضی می‌شوید از او برای شما و برای خودم هر قدر پول خواسته باشید می‌توانم بگیرم.^(۶)

یکی از موضوعات مهم این نمایشنامه ترویج افکار روس‌گرایانه و تبلیغ و دعوت مردم به تبعیت از سیاست دولت روسیه است. نویسنده این مسأله را در چند نمایشنامه دیگرش نیز بیان کرده است. در اینجا نیز از زبان حاجی نوری شاعر - که در واقع خود نویسنده است - به آقازمان حکیم، که نمونه شخصیتی است که به عنوان محصول فرهنگ دینی معرفی می‌شود، می‌گوید:

«چند بار به تو گفتم پیش طبیبان روس برو، لامحاله دوی تب را از آنها بیاموز، با آب هندوانه معالجه نمودن را ترک کن، نشیدی!»^(۷)

نمایشنامه موسیوژوردان حکیم نباتات و درویش مستعلی شاه جادوگر:

خلاصه نمایشنامه:

«موسیوژوردان، گیاه شناس فرانسوی، برای مطالعات گیاه‌شناسی به قفقاز آمده و در خانه حاتم خان آقا، بزرگ اوبه قره باغ مهمان شده است. شهباز بیک، برادرزاده و داماد حاتم خان آقا، پس از تعریفهایی که درباره پاریس از زبان موسیوژوردان شنیده، قصد دارد به همراه وی برای تحصیل به آنجا برود. نامزد و زن عموی او که با رفتنش مخالفند با دادن صد سکه به مستعلی شاه جادوگر از وی می‌خواهند به وسیله جادو از رفتن شهباز بیک جلوگیری کند، و مستعلی شاه هم با خواندن اورادی پاریس را ویران کرده، موسیوژوردان هم با عجله بدون شهباز بیک از طریق روسیه به پاریس می‌رود.»

این نمایشنامه، دومین اثر نمایشی آخوندزاده است که

این خوشبخت‌ها را که دیده‌ای همه به راه‌های دیگر به بخت رسیده‌اند. نائبا اگر خدمت هم می‌خواهی بکنی برو در تفلیس بکن»^(۹)

نویسنده در این نمایشنامه، مسأله خرافات و جادوگری را با مهارتی خاص با سنت‌های اسلامی آمیخته است و آن را طرز فکر شخصیت‌های معتقد به باورهای اسلامی نمایشنامه تلقی کرده است، و با نمایاندن برخورد خرافات کهنه با دانش نو، علت عقب ماندگی جوامع اسلامی را در ضدیت آنان با علم بیان کرده است، و راه حلی که برای رهایی از خرافات ارائه می‌دهد، تقلید و پیروی از غرب است. پیشرفت و ترقی غرب در این نمایشنامه با یک بینش سطحی در کشف حجاب و اختلاط زن و مرد و روابط آزاد آنان با مردان دانسته شده است.

«شرف نسا خانم: چه می‌دانم چه گفته است، گفته است در پاریس دختران و عروسان خوشگل میان مردم، روباز می‌روند... پسرها با دخترها و عروس‌ها در یکجا بازی می‌کنند، می‌گویند و می‌خندند»^(۱۰)

جادوگری و فریبکاری در این نمایشنامه از مشخصه‌های بارز مردم ایران گردیده و زبان فارسی نیز زبان خدعه و نیرنگ معرفی شده است؛ مثلاً در ویش مستعلی شاه جادوگر به زبان فارسی سخن می‌گوید. هر چند که شخصیت‌های دیگر نمایشنامه به زبان آذری سخن می‌گویند، با این حال، اسم نمایشنامه در اصل به زبان آذری، «جادوگر ایرانی» بوده، که مترجم ایرانی نمایشنامه، یعنی، میرزا جعفر قراچه داغی، به دلیل عرق ملی، صفت ایرانی آن را حذف نموده است.

این همه تحقیر ایران و ایرانی در این نمایشنامه صرفاً به دلیل سست کردن اراده مردم قفقاز است که برای بازگشت به ایران با دولت روسیه مبارزه می‌کردند. طعن بر صدارت حاجی میرزا آقاسی که در ترجمه فارسی نمایشنامه به وسیله مترجم حذف گردیده، در واقع، همان مسأله تحقیر ایران و ایرانی و در مقابل، حمایت از روسیه را تعقیب می‌کند:

«مستعلی شاه جادوگر: مگر دیوهای من سرباز ایرانی هستند که مفت خدمت بکنند! مگر من، وزیر، حاجی میرزا آقاسی هستم که هیچ‌چی به آنها ندمم جز فحش و تهدید»^(۱۱)

مطرح شدن انقلاب ۱۸۴۸م. فرانسه در این نمایشنامه در مقابل خرافات و جادو، نکته‌ای است که علاوه بر مقایسه سنت‌های غربی با فرهنگ اسلامی، و نشان دادن فرجام اعتقاد به خرافات، موضع‌گیری ناخوش بینانه نویسنده را نسبت به انقلاب فرانسه و تغییر رژیم سلطنتی به جمهوری، نشان می‌دهد.

چنان‌که موسیوزوردان فرانسوی، یکی از شخصیت‌های نمایشنامه، بعد از شنیدن خبر وقوع انقلاب فرانسه با افسوس می‌گوید: «حیف به تو پاریس! حیف به تو تولیر! حیف به تو پایتخت قشنگ سلطنت خوب فرانسه...! شهربانو خانم: حکیم صاحب، چه چیز است؟ چه شده است؟»

موسیوزوردان: فرانسه بهم خورده، تولیر سرنگون گشته، پاریس خراب شده، دماژ تولیرا»^(۱۲)

این بدبینی آخوندزاده نسبت به انقلاب فرانسه و سرنگونی «لویی فیلیپ» که منشأ تحولاتی در اروپا گردید، می‌تواند ناشی از دیدگاه دولت روسیه باشد، زیرا در آن زمان در روسیه دیکتاتوری شدید حاکم بود و هرگونه آزادیخواهی بشدت سرکوب می‌شد، و آخوندزاده نیز سرهنگ چنین دولتی بود و به سفارش آنان آثار خویش را می‌نوشت. البته شاید دیدگاه شخصی خود نویسنده نیز باشد، زیرا در جای دیگری خوشبینی خویش را به رژیم سلطنتی ابراز داشته است؛ مثلاً می‌توان مدیحه‌وی را در خصوص سالگرد پادشاهی ناصرالدین شاه قاجار نام برد که چنین سروده است:

ایسا جالس مسند کیقباد
بر آن شهر یاریت جاوید باد
شهی را که ایران از او زب یافت
همه کارها نظم و ترتیب یافت

به فرزاندگی فکر آینده کرد
به داد و دهش نام خود زنده کرد

کتابم که دایم ثناخوان تست
در این کار خیر از وی امداد جست

جو خوش گفت دانای روشروان
غم از دل برد سایه خسروان (۱۳)

آخوندزاده در این نمایشنامه سه جریان فکری دوران خویش، یعنی، مقاومت، التقاط، و غربگرایی را که در ایران رایج بوده، ترسیم کرده است. جریان فکری اول از دیدگاه وی افراد مستدین و خرافاتی اند که افکاری متحجر و واپسگرایانه دارند، و خواهان هیچگونه رابطه با غرب و فرهنگ آن نیستند. مثل شهربانو خانم و دخترش که از زبان آنها در خصوص رفتن شهبازیک به پاریس می گوید:

«نه پاریس رفتن را می خواهم، نه کسب معرفت
کردنش را، و نه از دولت فرنگ بخشش گرفتنش را!
اینها همه بهانه است، شهباز می خواهد به پاریس
برود با دختران و عروسانی که در انجمنها میان مردم،
دوباز می گردند خوشگذرانی کند، بگوید، بخندد
و السلام» (۱۴)

جریان فکری دوم، تفکرشان متعادل است و به افکار غربی نیز علاقه مندند، اما به سنتهای بومی و اسلامی خود نیز تا حدودی وفا دارند. نماینده این تفکر، حاتم خان آقا است. جریان فکری سوم، تفکری کاملاً غربی دارند و دارای علم و آگاهی اند. نماینده این جریان، شهبازیک و موسیوژوردان هستند. نویسندگانه با برتر دانستن تفکر غربی در صدد القای جریان غربگرایی است.

«نمایشنامه وزیرخان لنکران یا

وزیرخان سراب»

خلاصه نمایشنامه:

«تیمور، برادرزاده خان لنکران، عاشق نساخانم، خواهرزنی وزیرخان لنکران، است. اما وزیر برای تحکیم موقعیت خود می خواهد نساخانم را به عقدخان در آورد تا با

خان ارتباط قرابتی برقرار کند. اما شعله خانم، زن وزیر و خواهر نساخانم، اسباب ملاقات این دو عاشق (تیمور و نسا) را در اندرون خانه خود فراهم می سازد. در یکی از این دیدارها، وزیر به مسأله پی می برد و به خان اطلاع می دهد، و خان که حکومت را از پدر تیمور غصب کرده بود، از تیمور دل خوشی نداشت به فراشان حکومتی امر به گرفتن و کشتن وی می دهد. اما در لحظه ای که تیمور به دست فراشان حکومتی در خانه وزیر گرفتار شده بود، خبر می آورند که خان در دریا غرق شده است. بدین ترتیب، تیمور با تشریفات بر مسند حکومت لنکران می نشیند».

نویسنده در این نمایشنامه ضمن انتقاد از «نظام دیوانسالار فئودالی» قاجار، مسأله حقوق و آزادی زن را با توصیف صحنه های عشقی و روابط نامشروع بیان می کند. مسأله آزادی زن در دو نمایشنامه دیگر به نام «خرس قولدورباسان» و «وکلاهی مرافعه تبریز» آمده است. اما آخوندزاده این موضوع را در آثارش به طور سطحی و غیرعالمانه بررسی و تحلیل می کند. او هرچند از تضييع حقوق زن انتقاد کرده، اما الگویی که در این سه نمایشنامه خود برای زنان و روابط آزادشان با مردان ارائه نموده، نه تنها زنان را از مصایبی که در جامعه فئودالی قاجار دچارش بودند، نمی رهااند، بلکه نوعی آزادی لجام گسیخته را برای آنان پیشنهاد می کرد که در نهایت به حقارت و ابتذالشان انجامید.

ایرادی که این نمایشنامه دارد، این است که «اشخاص نمایش به طور بارزی تعدادشان زیاد است، و شاید بتوان گفت اکثرشان سیاهی لشکرند. به علاوه می توان پرسید که اگر قضیه دریا که خان برخلاف انتظار و علی رغم سیر طبیعی حوادث در آن غرق می شود نبود، گره داستان چگونه ممکن بود به نفع تیمور باز شود؟ در واقع وجود این دریا که به خاطر آن آخوندزاده عنوان نمایشنامه را از وزیرخان سراب به وزیرخان لنکران عوض کرده است... در این ماجرا فقط نوعی تصادف است، گره گشایی به وسیله تصادف چنان که نقادان گفته اند، ضعیفترین نوع گره گشایی است» (۱۵)

«نمایشنامه خرس قولدور باسان یا دزدافکن»

خلاصه نمایشنامه:

«بایرام از اهالی «اوبه» که جوانی دلیر و فقیر است، عاشق «پریزاد»، دختری از خانواده ای مرفه می شود. مهدی قربان، عموی پریزاد، که سرپرستی او را به عهده دارد، می خواهد او را به پسر خود «تارودی» بدهد تا گله و ایلخی که از پدر پریزاد برای وی به ارث مانده است، به دست غیر او نیفتد. بایرام با طرح نقشه ای می خواهد «تارودی» را از سر راه خود بردارد، و برای اینکار با همکاری «زلیخا» و شوهرش، نمازیبک، می خواهند کاری کنند که تارودی را که فردی ترسوست و از طرفی پریزاد هم به او توجهی ندارد، تحریک کنند که برای جلب رضایت پریزاد به راهزنی برود. او از روی سادگی این پیشنهاد را می پذیرد و با دو تن دیگر از اهالی «اوبه» به راهزنی می رود و جلوکاروانی را می گیرد که با خود حیوانات باغ وحش مثل خرس و میمون را می بردند. یکی از خرسها با تارودی دست به گریبان می شود و در همین گیرودار، بایرام که در بیابان به شکار مشغول است سر رسیده و گلوله ای به طرف خرس می اندازد و خرس زخمی به جنگل می رود و تارودی هم از مهلکه می گریزد و «دیوان بیکی» با قزاقها سر می رسند و بایرام را به جرم راهزنی دستگیر کرده، به اوبه می برند. اهالی آنجا از معرفی راهزنان حقیقی امتناع می کنند، اما با آمدن «فوق نمه»، محافظ کاروان جانوران، و شناسایی تارودی به وسیله او، معلوم می شود که راهزن اصلی تارودی است، نه بایرام. اما بایرام ماجرا را تعریف می کند. و تقصیرها را به گردن خود می گیرد. دیوان بیکی هم از سر تقصیرشان می گذرد و مهدی قربان هم با ازدواج بایرام و پریزاد موافقت می کند.»

مسألة اصلی این نمایشنامه محرومیت زن در انتخاب همسر مورد علاقه خویش، و ارائه تصویر غم انگیزی از ازدواج تحمیلی زنان است. پریزاد که نمونه چنین دختری است، در مقابل ازدواج تحمیلی عکس العمل نشان داده، می گوید: (به مترجم) به دیوان عرض کن من هرگز به

تارودی نمی روم. اگر بخواید مرا به تارودی بدهند بی شک خودم را هلاک می کنم» (۱۶).

پیام دیگری که در نمایشنامه هست، ترویج و اشاعه بیگانه پرستی و دعوت مردم به تبعیت از حکومت روسیه است. آخوندزاده در این نمایشنامه مردم ایران را به دزدی و وحشیگری متهم کرده، از قول دیوان بیکی، ایرانیان را به اطاعت از دولت روسیه می خواند:

«ای جماعت، الحال بر شما عبرت باشد. دیگر وقتی است که منتقل بشوید برای اینکه شما مردمان وحشی نیستید... این قدر حریص و راغب دزدی و دلگی شدن بس است. هیچ می دانید دولت روس چه خوبی به شما کرده و شما را از چه نوع بلاها محافظت می کند؟ بر شما لازم است که بزرگ خودتان را بشناسید. حق ولی نعمتی او را بجا آورید. همیشه به امر و نهی او مطیع باشید.» (۱۷)

تلاش بعضی از نویسندگان معاصر مثل فریدون آدمیت، (۱۸) و ملک پور (۱۹) در توجیه این سخنان ضد ملی آخوندزاده پذیرفتنی نیست، زیرا این گونه سخنان ضد ملی به طور مکرر در چند نمایشنامه دیگر نویسنده نیز ذکر شده است. (۲۰)

بعلاوه، آخوندزاده می توانست از قراچه داغی، مترجم نمایشنامه هایش، بخواید که در ترجمه فارسی، این موارد حذف گردد. همان طوری که در چند مورد دیگر از او خواسته بود اینکار را بکند. مثلاً در مورد نمایشنامه وزیرخان لنکران از قراچه داغی خواست که در ترجمه فارسی، نام اولیه این نمایشنامه را که وزیرخان سراب بود به لنکران تغییر دهد. زیرا در داستان «وزیرخان لنکران»، در سراب، دریایی وجود نداشت که خان در آن غرق گردد و این یک عیب بزرگ برای نمایشنامه بود و از این جهت به لنکران تغییر نام یافت.

ایرادی که نمایشنامه خرس قولدور باسان دارد، به لحاظ تکنیک است، و در صورت اجرای آن، آوردن حیواناتی مثل خرس و میمون بر روی صحنه نمایش ممکن نیست.

نویسنده از این جهت دچار اشتباه گردیده است، و محدودیت فضا و مکان نمایش را از یاد برده است.

نمایشنامه سرگذشت مرد خسیس یا حاجی قره

خلاصه نمایشنامه:

«حیدریبیک، باقی مانده یک خاندان نجیب، با «صونا خانم» می‌خواهد ازدواج کند؛ اما به علت فقر و تنگدستی نمی‌تواند طبق سنت، جشن عروسی را برپا کند. بناچار از شخصی به نام «حاجی قره»، یک بازاری طماع و حریص، پول قرض می‌کند و با وی و با دوستان خود به کار قاچاق پارچه فرنگی روی آورده، به تبریز می‌آید. در بازگشت در کنار ارس با فریب قزاقها از مرز می‌گذرند، اما به راهزنان ارمنی دچار شده، بارشادت حیدریبیک خطر رفع می‌شود. اما حاجی قره بانوکرش که قصد داشت زود به جمعه بازار برسد و اجناس خود را بفروشد، از بیگها جداگشته، در راه با دو ارمنی کشاورز برمی‌خورد و به تصور آنکه آن دو راهزنند با آنان درگیر می‌شود. در این حین قزاقهای روس می‌رسند و همگی آنان را به جرم راهزنی دستگیر می‌کنند. حیدریبیک و دوستانش که سالم به مقصد رسیدند، اجناس را فروخته، جشن عروسی را برپا کرده اند، که در این هنگام «نچالنگ» و «مو وراو» - مأموران روسی - آمده، او را به جرم راهزنی دستگیر می‌کنند. با اعتراف حیدریبیک، اصل ماجرا فاش می‌شود و او نیت خود را از خریدن قاچاق، و نیز تشویق حاجی قره را در این خصوص توضیح می‌دهد. سرانجام نمایشنامه با وساطت «صونا» و روشن شدن نیت حیدریبیک و آزادی همگی آنان به پایان می‌رسد».

نویسنده در این نمایشنامه مناسبات اجتماعی و اقتصادی حاکم بر جامعه آن روز را نقد و تصویر کرده است. به لحاظ تکنیک نمایش و فن درام نویسی این اثر از آثار نسایشی دیگر او بهتر است. شخصیت آزمند حاجی قره - که در این نمایشنامه به عنوان نماینده بازار و بازاری، طراحی گردیده - خوب ارائه شده است. هرچند نویسنده غیر منصفانه در ارائه تصویر حاجی قره به عنوان یک بازاری با خصایصی مثل

آزمندی و دروغ، او را محصول فرهنگ اسلامی معرفی نموده و اسلام را آماج تیر کینه خویش قرار داده است، اما باید دانست که مسأله اسلام با شخص و هر قشری جداست، و این گونه قیاس تمثیلی در واقع، از بینش سطحی و دیدگاه «تحصیلی» نویسنده ناشی است. خلط و آمیختن خصایص سوداگری با فرهنگ اسلامی نشان می‌دهد که نویسنده از بافت جامعه آن روز، و مناسبات حاکم بر آن درک درستی نداشته است.

از مسائل مهمی که در این نمایشنامه مطرح است، مسأله دعوت به بیگانه پرستی و روسی‌گری است. خطابه نچالنگ، مأمور دولت روسیه، که در واقع، افکار خود نویسنده است، اشغال و الحاق قفقاز را به وسیله روسیه تأیید کرده و ایرانیان را به پیروی آن دولت غاصب فراخوانده است؛ تا جایی که نویسنده اطاعت امر تزار روس را همانند اطاعت از امر خدا و پیغمبر بیان کرده و مبارزه بحق مسلمانان آذربایجان اشغال شده را «خیالات فاسده» نامیده است:

«هر که از امر پادشاه بیرون برود، بر خلاف حکم او رفتار نماید مثل این است که خلاف امر خدا و حکم پیغمبر خدا را کرده است... هر که از امر خدا بیرون برود عذاب اخروی را گرفتار خواهد شد، و هر که از اطاعت پادشاه خارج شود عقاب دنیوی را دچار خواهد شد... اما شما را لازم است... از صداقت اندیشان دولت باشید، در هر خصوص اوامر و نواهی را یاد بگیرید، «خیالات فاسده» را از سر بیرون کنید تا راستگار شوید.»^(۲۱)

نویسنده در این نمایشنامه تلاش می‌کند مردم را از عواقب کارهای سیاسی و نظامی علیه روس ترسانده، تلقین کند که اگر خرافات سلامتی خورد هستند از مجازات سخت و بازجویی روسها اندیشه کنند، زیرا «مجلس استنطاق روسها لرزه به جان می‌اندازد»:^(۲۲)

حاجی قره: قراول و یساول را کنار بگذارید. هرگاه قزاقها نباشند به خدا ماهی دو دفعه به تبریز

می روم برمی گردم. قراول و یساول به من چه خواهد کرد؟ من از لطف خدا تنها بیست نفرش را جواب می دهم. اما وقتی اسم روس می برند دلم می ترکد. شمیر و تفنگ اینها اینقدرها نمی ترساند که آمد و شد مجلس استنطاق لرزه به جانم می اندازد» (۲۳)

سخنان حیدریگ که در واقع، سخن خود نویسنده است، مهر تأیید بر اشغال قفقاز و تخطئه قیام مسلمانان مبارز به رهبری «شیخ شامل» داغستانی، و نیز تشویق برای نوکری روسهاست: «من حاضر این تقصیر را در داغستان پیش روی دشمنان پادشاه با خون خویش بشویم» (۲۴)

نمایشنامه وکلای مرافعه تبریز

خلاصه نمایشنامه:

«آقا مردان، وکیل عدلیه، پولی را که از حاجی غفور تاجر به خواهرش، سکینه، به ارث رسیده است، بنا بند و بستهایی که با «اهل محکمه مرافعه» دارد، و با شهادت دروغین شاهدان می خواهد بالا بکشد. او همچنین با جعل کردن این مسأله که حاجی از کلفت خانه خود - که در صیغه وی بوده - بچه دارد، و با شرط و شروط لازم با کلفت حاجی و گرفتن نیمی از ارثیه می خواهد کودک را به دروغ به حاجی نسبت دهد. اما در محکمه مرافعه به طور ناگهانی شاهدان از دادن گواهی دروغ سرباز زده، نیرنگ و دروغ آقا مردان وکیل و دستیارانش آشکار می شود».

در این نمایشنامه نویسنده ضمن مطرح کردن مسأله حقوق زنان در فقه اسلامی، از امر قضاوت و وکالت در جامعه آن روز ایران انتقاد می کند. بعلاوه، یکی از نقص های این نمایشنامه، شهادت بحق، اما اتفاقی شاهدان در دادگاه و صدور حکم عادلانه به وسیله حاکم شرع است. در واقع، نویسنده عقده داستان را به وسیله «تصادف» و یک حادثه غیر معقول گشوده است. زیرا آقا مردان با نفوذی که در دستگاه محکمه داشت، مقدمات جلسه دادگاه را به گونه ای فراهم آورده بود که علاوه بر حاضر کردن گواهان

برای شهادت نادرست در جلسه محکمه حتی دستیار رئیس دادگاه یا حاکم شرع نیز برای شهادت دروغ خریداری شده بود؛ که تا اینجای داستان، سیر ماجرا و حوادث با توجه به گریهی که به وجود آمده، بسیار طبیعی بود و احتمال اینکه در دادگاه به طور ناگهانی قضیه معکوس گردد و شهود، حقیقت را بیان کنند، وجود نداشت، اما در نهایت، داستان با یک حادثه دور از انتظار، دگرگون گشته، نمایشنامه پایان می پذیرد. علت چنین ایرادی در نمایشنامه شاید تعقیب اهدافی باشد که نویسنده به واسطه آن به خلق اثر نمایشی و غیرنمایشی پرداخت، و به نظرش بسیار مهم و اساسی است؛ و از این رو چنین ایرادی در متن نمایشنامه راه یافته است.

بعلاوه، باید دانست که نویسنده در این اثر نمایشی می خواهد یادآور شود که هرچند حاکم شرع در پایان نمایشنامه حکم به عدالت و حق داده است، اما این امر براساس علم و آگاهی نبوده، بلکه به طور اتفاقی صورت گرفته است. از نظر او اگر شهادت ناگهانی و بحق سربازان و افراد شهود - که در واقع یک حادثه جدید اما نامعقول در سیر حوادث داستان است - نمی بود، حکم عادلانه از جانب حاکم شرع صادر نمی گردید. از این رو نویسنده می کوشد تفهیم کند که قوانین و احکام قضایی اسلام در تشخیص مجرم و اجرای حق و عدالت ناقص و نارساست، و مطابق عقل آدمی نیست؛ و روحانیون نیز مجری مناسبی برای اجرای حق و عدالت نیستند، زیرا در استنباط حق از طریق عقل ناتوانند. آخوندزاده با این استدلال می گوید که منصب قضاوت از روحانیت باید سلب گردد، و حوزه فعالیت آنان باید به امور مربوط به دفن و کفن و اخروی باشد. از نظر آخوندزاده بهترین مجری امور قضایی، شاه و دستگاه سلطنت است. چنین دیدگاهی نسبت به امور دینی و روحانیون که در واقع آنان را از مردم و امور اجتماعی جدا می کرد، ناشی از اندیشه جدایی دین از سیاست است که اصطلاحاً به آن «سکولاریسم» یا «علمانیت» گویند، و آخوندزاده در این داستان نیز همین نکته را بیان می دارد. به نظر او مهمترین علت دشمنی آحاد ملت با سلطنت وجود علماست (۲۵)، که

«کل ارباب خدمت را و کل ارباب مناصب سلطنت را اهل ظلمه می‌شمارند. مادامی که این اعتقاد در نیت ملت باقی است مغایرت باطنی فیما بین ملت و سلطنت جاوید است.» (۲۶)

حکایت یوسف شاه سراج یا داستان

ستارگان فریب خورده

خلاصه داستان:

«منجم باشی شاه عباس به شاه می‌گوید که از سیر کواکب پیش بینی می‌شود که به وی پانزده روز از عید نوروز گذشته آسیب خواهد رسید. شاه برای جلوگیری از وقوع این مسأله دستور برپایی جلسه مشورت با حضور ریش سفیدان حکومتی و درباریان می‌دهد. اما راه حلی نمی‌یابند، و شاه حکم قتل منجم باشی را صادر می‌کند که با وساطت «سردار زمان» به شرط یافتن چاره ای برای دفع بلا از کشتن وی در می‌گذرد. منجم باشی نزد استادش می‌رود و از او چاره کار را می‌طلبد. استاد به او می‌گوید شاه برای اینکه در امان بماند باید پانزده روز از عید گذشته سلطنت را رها کند و تخت و تاج را به مجرم واجب القتل تفویض کند تا بلا بر سر کسی که به جای شاه بر تخت نشسته، فرود آید. ملا باشی شخصی به نام یوسف سراج را که از حکومت شاه انتقاد می‌کرد برای اینکار برگزید و او را بر تخت شاهی نشاند.

یوسف شاه با دستیاری آقا مبارک، چاکر دربار، شروع به کارهای اصلاحی می‌کند و شغل منجم باشی را ملغی می‌کند و باج و خراجها را می‌بخشد و امر مرافعه و داوری را از دست روحانیون گرفته، به «صلحای ارباب مناصب» وا می‌گذرد. اما پس از یک هفته پادشاهی، از آنجا که مردم قزوین به جور قدرت حاکمان ظالم عادت کرده بودند، این وضع را تحمل بر سستی رأی و ضعف نفس یوسف شاه دانسته، به تحریک رجال دربار شوریدند و به قصر آمدند تا یوسف شاه را بکشند، اما او را نیافتند. پس از این ماجرا، شاه عباس به تخت سلطنت باز می‌گردد.»

این داستان (۲۷) که در سال ۱۲۷۳ ه. ق. نوشته شده،

آخرین اثر آخوندزاده است که عناصر نمایشی نیز در آن هست. موضوع آن از یک واقعه تاریخی که در عالم آرای عباسی ذکر شده، اقتباس شده است. هدف نویسنده از نگارش آن بیان ظلم و استبداد شاه و نادانی و چاپلوسی وزراء و رجال و حاشیه نشینان دیگر است. یوسف شاه در این داستان در حقیقت شخصیت خود نویسنده است، و وقتی به سلطنت می‌رسد افکار نویسنده را جامعه عمل می‌پوشد و اهداف و منویات وی را برمی‌آورد. امر مرافعه داوری را از دست روحانیون گرفته، به «صلحای ارباب مناصب» وامی‌گذارد، و فرمان صادر می‌کند که:

«در ولایتها هر بی سروپا خودسرانه خود را به

سلک علما داخل نکند، و در این خصوص از ملا

باشی (آخوند دولتی و دربار) اجازه بگیرند، و

صنف علما در هر جا زیاده بر مقدار کفایت حاجت

خلق دخیل عمل نشوند، و برای همه علما به قدر

کفاف گذران آنها از خزینه عامره وظیفه قرار داد، که

وظیفه دولت را خورده به سلطنت محبت پیدا کرده،

ارباب مناصب دولت و نوکران خدمات شاهی را اهل

ظلم خطاب نکنند. و امر مرافعه را که از عمده لوازم

سلطنت است از دست علما گرفته، به صلحای ارباب

مناصب واگذار کرد که ملت از بابت مرافعه خود را

محتاج علما نپندارند. همین قدر آنها را مرجع بدانند

تا از سلطنت دور نیفتند.» (۲۸)

نویسنده در نامه ای که به میرزا یوسف خان

مستشارالدوله نوشته، در خصوص مقصود خویش - بار

گرفتن امور قضایی از دست روحانیون - می‌نویسد:

«شما در طهران متفکر خواهید شد که آیا به چه سبب

جناب شیخ الاسلام و میرزا فتحعلی صلاح می‌بینند که امر

مرافعه از دست علمای اثنی عشریه بالمره گرفته شود؟

سببش را به شما بگویم. البته شما را معلوم است که ملت ما

کل ارباب خدمت را و کل ارباب مناصب سلطنت را اهل

ظلمه می‌شمارند. مادامی که این اعتقاد در نیت ملت باقی

است مغایرت باطنی فیما بین ملت و سلطنت جاوید است...

و رفعش از واجباتست. سبب این مغایرت فیما بین ملت و سلطنت، علماست. آیا به چه سبب علما در امر جبهه و طبایع مردم آنقدر تصرف دارند که مردم بلا بحث و ایراد به حرف ایشان گوش می‌دهند و از سلطنت باطناً تنفر می‌ورزند؟ به سبب آنکه علما مرجع ناسند. و آیا به چه سبب علما مرجع ناس شده‌اند؟ به سبب آنکه امر مرافعه که اعظم شروط سلطنت است در دست ایشان است و حوایج مردم از علما رفع می‌شود و سلطنت امر عارضی است. در حقیقت عمال سلطنت نسبت به علما به منزله چاکراند که باید احکام ایشان مجری بدارند. نهایت منافع ملت و آبادی مملکت و وطن مقتضی آنست که در میان ملت و سلطنت اتحاد و الفت پیدا شود و سلطنت استقلال باطنی و ظاهری حاصل کند و خودش تنها مرجع ملت گردد و علما را در امور اداره، شریک خود نسازد» (۲۹)

افکار آخوندزاده در داستان یوسف شاه هر چند در زمان مشروطه در ایجاد مؤسسات جدید تمدنی و دولتی مؤثر بود، اما در دوره بعد از مشروطه خصوصاً در زمان رضاشاه به عنوان زیربنای حکومت پهلوی واقع شد، و رضاشاه در واقع، به عنوان یوسف شاه داستان آخوندزاده، اندیشه‌های نویسنده را به کار بست و حکومتی لاییک ایجاد کرد، که از آرزوهای دیرینه آخوندزاده بود، و بارها در آثارش اظهار می‌کرد:

«ای کاش کسی پیدا شدی و ملت ما را از رسوم نکوهیده اسلامی آزاد نمودی، اما نه به رسم نبوت و امامت که خلاف مشرب من است، بلکه به رسم حکمت و فیلسوفیت» (۳۰)

هر چند رضاشاه توانست حکومتی که اساسش «نبوت و امامت» نباشد، بنا نهد، اما حکومت وی به رسم «حکمت و فیلسوفیت» هم نبود؛ بلکه حکومتی بود استبدادی و ضد مردمی و وابسته به سیاستهای محافظ غربی، که در واقع محصول اندیشه آخوندزاده و پیروانش غیر از استبداد و وابستگی، امری دیگر نمی‌توانست باشد و مسیر چنین اندیشه‌ای مآلاً فرجامش جز تباهی فرهنگ استقلال نیست. اما مهمترین اصول اندیشه آخوندزاده که آثارش بر مبنای

آن اصول فکری نوشته شده است، عبارتند از: امامیسم، راسیونالیسم، ناسیونالیسم، نفی دین و مظاهر آن و تغییر خط فارسی و حذف الفبای فارسی که به علت طولانی شدن مقاله از بحث پیرامون آنها خودداری می‌شود. ■

پاورقی:

- ۱- نه شرقی، نه غربی - انسانی، ص ۲۹۱.
- ۲- مکتوبات کمال الدوله، میرزا فتح علی آخوندزاده، نسخه خطی، ص ۸۰.
- ۳- نه شرقی، نه غربی - انسانی، ص ۲۹۲.
- ۴- از صبا تا نیما، ج ۱، صص ۳۵۱ و ۳۵۲.
- ۵- تمثیلات میرزا فتح علی آخوندزاده، صص ۳۷۸ و ۳۷۹.
- ۶- همان مأخذ، صص ۳۷۶ و ۳۷۷.
- ۷- همان مأخذ، ص ۳۸۰.
- ۸- نه شرقی، نه غربی - انسانی، ص ۲۹۰.
- ۹- تمثیلات، ص ۳۴۷.
- ۱۰- همان مأخذ، ص ۳۲۷.
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۴۳.
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۳۶۵.
- ۱۳- مقالات میرزا فتح علی آخوندزاده، به کوشش باقر مؤمنی، آوا، ص ۲۲۶.
- ۱۴- تمثیلات، ص ۴۴.
- ۱۵- نه شرقی، نه غربی - انسانی، ص ۲۹۲.
- ۱۶- تمثیلات، ص ۱۵۲.
- ۱۷- همان مأخذ، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.
- ۱۸- رجوع شود به: اندیشه‌های میرزا فتح علی آخوندزاده، خوارزمی، صص ۴۶ و ۴۷ و ۴۸.
- ۱۹- رجوع شود به: ادبیات نمایشی، جمشید ملک پور، توس، ج ۱، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.
- ۲۰- تمثیلات، صص ۱۵ و ۱۵۶ و ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۲۱- همان مأخذ، صص ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴.
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۱۸۸.
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۸۸.
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۲۴۱.
- ۲۵- همان مأخذ، صص ۴۴۳ و ۴۴۴.
- ۲۶- الفبای جدید و مکتوبات، ص ۲۰۰.
- ۲۷- نویسنده کتاب «صد سال داستان نویسی در ایران»، ابن الر آخوندزاده را نخستین رمان کوتاه تاریخی خوانده است. (حسن عابدینی، تندر، ج ۱، ص ۲۰).
- ۲۸- تمثیلات، صص ۴۴۳ و ۴۴۵.
- ۲۹- الفبای جدید و مکتوبات، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- ۳۰- نامه آخوندزاده به جلال الدین میرزای قاجار، ۱۵ ژوئن ۱۸۷۰، نامه‌ها، ص ۱۷۲.

